

قانون و خطابه دفاعیه سقراط

شاید این سؤال پیش آید که چرا پس از ۲۵ قرن که از حیات سقراط میگذرد باز متوجه عهد سقراط و خطابه دفاعیه او شده ایم .

این سؤال بجاست چه آنکه باتحول و تکامل که در جهان امروز پیدا شده بسیار مسائل نو و شنیدنی میتوان یافت که هم بروفق مذاق جامعه امروز وهم منطبق باخواست و نیاز مردم باشد پس دیگر چه لزومی دارد بقهترا برگردیم ! خاصه آنکه ما پشرا امروز و فردا هستیم نه بشر گذشته (از گفته های گوته شاعر معروف آلمانی) .

ولی جواب این سؤال اینست که اگر باصل علیت قائل باشیم و بروابط حساس و ظریفی که بین امور موجود است پای بندی داشته باشیم باید قبول کنیم که این تحول و تکامل نتیجه تغییرات و تطورات یا برخورد ها و مبارزات دوره های گذشته و غیره و غیره میباشد .

بعلاوه این نکته قابل توجه است که دنیای امروز که یک دنیای صنعتی و علمی است و سازمانهای مختلف تحت حکومت مقررات و کدهای متنوع است هنوز آتقدر مفهوم قانون و رعایت احترام آنرا نفهمیده که سقراط در عهد کهنه خود درک کرده است و این امر برای ما که در این دوره نو زندگی میکنیم و علاقمند بعلم حقوق و مبانی آن هستیم خوش آیند است .

سقراط و عهد او

ویل دوران (Will Durant) نویسنده معروف کتاب « زندگی و دکترین »

های فلاسفه « مینویسد : یک نظر بر آثاریونان قدیم و مجسمه نیم تنه سقراط نمودار است . که این حکیم صورتی زیبا نداشته است : سراطس ، صورت گرد و بزرگ ، بینی پهن ، چشمان گود رفته سقراط بیشتر شبیه بقیافه یک حمال است تایک فیلسوف (۱) ولی بانگاهی از نزدیک یک روح آرام انسانی و یک صافی و سادگی از زیر این سنگ لخت مشهود است که عاقبت الامر این متفکر نغراشیده را (۲) رهبر محبوب جوانان دنیای آتن گرداند .

با آنکه نوشتجاتی از سقراط در دست نیست ولی امروز اکثر روشنفکران او را بهتر از افلاطون و ارسطو میشناسند . بطوریکه بعداً توضیح خواهیم داد روش سقراط روش مناظره و استدلال بوده لذا سقراط برای تحقق هدف خود در کوچه و خیابان ، در چهار راهها و میادین ، و در هرکوی و برزن روش خود را دنبال میکرد است .

(۱) و (۲) بعقیده ما استعمال کلمه حمال و نغراشیده نسبت بفیلسوفی مثل سقراط بهر نظری

که باشد شایسته نیست

قانون و خطابه دفاعیه سقراط

بدون اینکه هیچ توجهی بظواهرات جنون آمیز سیاسی بنماید بایک نیم تنه ژنده در میدان عمومی ایستاده همینهکه لحظه مناسب و موقع مقتضی مییافت پیروان جدید و دانشمندانرا گرد خود جمع میکرد یا آنها را بزیر چهارطاقی میکشاند و با آنها درباره اصطلاحات مختلف از قبیل « عدالت چیست » ، « دولت کدام است » « تقوی چیست » و غیره و غیره بسؤال و پرسش میپرداخت .

افرادی که گرد سقراط جمع میشدند گروه های رنگارنگی از جوانان بودند که دور او چنباتمه زده و بسخنان او گوش میکردند و بجوابگویی میپرداختند و در ایجاد فلسفه اروپائی باو مساعدت مینمودند .

جوانان ثروتمندی از قبیل افلاطون و آلسیبیاد Alcibiade گرد او میآمدند و از تحلیل هائی هجوآمیزی که سقراط از دموکراسی آنن مینمود لذت میبردند . سوسیالیستهای مانند آنتیستن Antisthene دوستدار و پیرو سقراط شدند زیرا سقراط قضیلتی داشت که از فقر و ناداری نگرانی نداشت .

بقول ویل دوران آثارشیت هائی (هرج و مرج طلبان) از قبیل آریستپ وجود داشتند که آرزومند جهانی بودند که در آن جهان برده و ارباب وجود نداشته باشد ، یعنی جهانی که همه مانند سقراط از آزادی کامل برخوردار باشند (۱) خلاصه نماینده هر مکتب فلسفی در این گونه مجامع که جمعی از متفکرین و خطبا بود حاضر میشد .

در واقع شرح زندگی سقراط مشکل است . سقراط برای حیات مادی خود کاری نداشت ، فردای خود هیچ فکری نمیکرد از اینجهت فرزندان او در مضیقه زندگی بودند و بجای آنکه سقراط برای آنها نان بخانه آورد افتخار و آبرو میآورد . پیروان سقراط بودند که باو کمک میکردند و او را بزمیزهای خود دعوت مینمودند .

سقراط اصولاً اعتقادی بکتاب و نویسندگی نداشت باآنکه هنوز پس از ۲۵ قرن نام او زبانزد خاص و عام است و حتی عده ای از حکماء او را پیغمبر حکمت میدانند مع الوصف در باره حکمت کتابی از او دردست نیست . بنحویکه فوقاً اشاره کردیم متد سقراط متد سؤال و جواب بود ولی اصولاً بیشتر از آنکه سؤال میکرد جواب میداد و از همین جهت هم سقراط مورد اعتراض بود میگفتند سقراط بیش از آنچه سؤال میکند جواب میدهد بیشتر از پیش ابهام در ذهن انسان ایجاد مینماید . معهدا در فلسفه بدو مسئله جواب روشن داده است و آن جواب این دو مسئله است : « تقوی چیست » و « دولت کدام است . »

چرا سقراط تا این حد مورد احترام پیروان خود بود ؟ شاید از این لحاظ بود که همان اندازه که او فیلسوف بود همان اندازه هم خصائص انسانی داشته است . ولی آنچه بیشتر در سقراط نمودار است و مورد نظر خردمندان و روشن بینان است این است

(۱) گمان نمیرود که سقراط از آزادی کامل برخوردار بوده باشد زیرا محیط خرافاتی آن

زمان اجازه حیات بسقراط نداد و او را محکوم باعدام کرد .

قانون و عطا به دفاعیه سقراط

که هیچگاه سقراط دعوی فضل و دانش ننموده بلکه با عشق و علاقه تام دردنبال دانش بوده است بقول ویل دوران : سقراط طالب دانش بود نه کاسب کار دانش .

شعار اصلی سقراط این بود که : « من يك چیز میدانم و آن این است

که هیچ چیز نمی‌دانم »

« Je ne sais qu'une chose c'est que je ne sais rien »

میگویند فلسفه از شک شروع میشود ، بعین سقراط فلسفه واقعی وقتی شروع میشود که شخص اول مرتبه متوجه ذات خود شود و در خود فرورود (فلسفه هگل هم تقریباً بهمین نحو شروع میشود) سقراط میگوید : « تو خود خود را بشناس (Gnothi seauton) « Connais-toi toi même

نکنه قابل توجه این است که قبل از دوره سقراط فلاسفه ای وجود داشتند که فلسفه آنها بیشتر جنبه طبیعی و مادی داشت ، از سقراط و افلاطون بعد است که فلسفه جنبه ایده آلیستی بخود میگیرد . اگر بخواهیم به بحث دوره قبل از سقراط و فلسفه آن عهد وارد شویم دور از مطلب خواهیم شد ولی نام چند نفر از آنها و نظریات کلی آنها را بطور مختصر متذکر میشوم :

از جمله علماء قبل از سقراط و زمان او عبارت انداز **تالس** ملطی (۵۴۷ - ۶۲۴ ق م) **اناکسیمندر** (۵۴۶ - ۶۱۰ ق م) و **آناکسیمن** (۵۲۴ - ۵۸۰ ق م) **هراکلیوس** (۴۸۴ - ۵۴۴ ق م) **زنون** (متولد ۴۹۰ ق م) **فیثاغورث** (۵۷۱ - ۴۹۷ ق م) **انکساغور** ، **دیمقراطیس** و غیره است . در بین این فلاسفه فلسفه هراکلیت بیشتر منطبق با قانون تحول و تکامل و دیالکتیک بود و جنبه مادی آن بیشتر است و مسئله شدن اصل فلسفه اوست چنانکه گفته است : **هیچ چیز نمیتوان گفت میباشد بلکه باید گفت میشود** . همچنین در مورد جمع ضدین که اصل مسئله دیالکتیک است میگوید « همه چیز در عین حال هم وجود دارد و هم وجود ندارد زیرا همه چیز در جریان است و همه چیز در تغییر دائم است ، همه چیز مدام در حال شدن و از بین رفتن است » .

همه این فلاسفه ای که فوقاً نام بردیم مادی نیستند در بین آنها فرد یا افرادی پیدا میشدند که پیرو مکتب ایدئالیسم بودند از جمله **زنون** است که مظهر مکتب سوفسطائیان است سوفسطائیان استدلالشان خارج از عقل و محسوسات بود و بنحویکه بعداً خواهیم گفت مبنای کار آنها مغالطه و جدل بود همین مکتب بود که جبهه ای در مقابل مکتب فلاسفه مادی داشت و عقایدی علمی را تخطئه میکرد .

برای اینکه از موضوع مورد نظر دور نشویم بیش از این در بررسی این مکاتب که قبل از سقراط و با درعهد او بوده است وارد نمیشویم همینقدر متذکر میشویم همینکه سیستم اقتصادی زمان عوض شد یا تحولی دروضع زندگی مردم زمان پیدا آمد درمحاذات

قانون و خطابه دفاعیه سقراط

آنها عقاید و مکاتیبی ظهور کردند خرافات پرستی، بت پرستی و غیره نتیجه اشکالات اقتصادی و فقر فرهنگی است که برای بعضی از مردم زمان پیش میآید. هر قدر که رشد فکری و سطح معلومات مردم بالا رفت از تعداد این خدایان و رب النوع ها و از قدرت خرافاتی مثل سحر و افسونگری کم شد.

متد و نحوه تبلیغات سقراط

درستور بالا اشاره کردیم که روش سقراط روش استدلال از طریق مکالمه بود بدین ترتیب که بدون اینکه هیچگونه اظهار اطلاع یا دانش نمائی کند سؤالی را درباره موضوعی عنوان میکرده و به بهانه اینکه آن موضوع را نمیداند و میخواهد بر آن واقف شود طرف را وادار بجوابگوئیهای متناقض مینموده است.

روش سقراط تا حدی جنبه استهزاء داشته و با آنکه استهزاء او ملیح و فیلسوفانه بود معهذ متد او موجب برانگیختن دشمنی بعضی از مردم زمان شد. لذا سقراط دشمنانی پیدا کرد که موجبات نابودی او را فراهم کردند. باضافه در عهد سقراط مسئله فصاحت و بلاغت و سخنوری و شیرین زبانی از فنهای مهم عصر بود و سوفیست ها (باصطلاح دانش طلبان) در این باره بخصوص در فن جدل و سفسطه شهرت و مهارتی بسزا داشتند آنچه مورد نظر سونسطائیان (یا سفسطه کاران) بود مجاب کردن طرف و اقناع طرف مخالف بوده است. لذا بهر نوع و قسم استدلال و بالاخره سفسطه و عوام فریبی متوسل میشدند. از این جهت است که آنها معروف به سفسطه کاران شدند. با آنکه روش سقراط روش استدلال منطقی و عقلی و دور از هرگونه سفسطه و عوام فریبی بود برای مردم نادان ایجاد اشتباه نمود و سقراط را در عداد سفسطه کاران قرار دادند ولی دشمنان سقراط بیشتر موجبات این اشتباه را فراهم کردند. همچنانکه آریستوفان Aristophane شاعر قرن پریکلس در تاتر های خود سقراط را سفسطه کار معرفی کرده و او را مورد سخریه قرار داده است. سقراط در خطابه دفاعیه خود باین امر اشاره کرده است. ولی واقعیت امر و علت انتخاب این روش از ناحیه سقراط این بود که حکیم مذکور معتقد بود که نطفه هر علم و مسئله ای در خود مردم است لذا باید علم را در مغز مردم آهستن کرده از اینجهت است که میگوید که مادرم در زایمان کودکان کمک میکرد و مامائی مینمود من در مورد علم و زایمان آن قابلگی میکنم.

همانطور که گفتیم شعار اصلی و خصوصیت سقراط این بود که خود را دانشمند نمیدانسته و مثل سایر مردم خود را نادان مینمیدانسته است ولی باین تفاوت که او خود را دانا بر نادانی اش میدانسته، لذا است که خود را از این لحاظ دانشمند میدانسته است.

تا بدانجا رسید دانش من
تا بدانم همی که نادانم
همین امر، یعنی واقف کردن مردم نادان بر نادانی و آگاه داشتن آنها بر خطا و گمراهی دشمنی ها بیار آورد.

قانون و خطابه دفاعیه سقراط

در واقع اگر بخواهیم دشمنی های علیه سقراط را بیابیم نباید همه علت ها را در شخص سقراط جستجو کنیم. زیرا سقراط فردی بود که طرف دیگر او جامعه ای از دشمنان، جهال، موهوم پرستان و فضل فروشان بوده است لذا باید علل واقعی را در این اجتماع و گروه های نادان و گمراه جستجو کرد:

با آنکه یونان سقراط گهواره تمدن زمان و کشور دانش و حکمت عصر خود بوده است مع الوصف بت پرستی و رب النوع و خرافات خواهی در میان اجتماع و گروه های نادان حکومت میکرده است. تعداد خدایان و رب النوع ها بسیار و احساسات و اعتقادات مردم نسبت به آنها بسیار تند و حاد بوده است. سقراط حکیم به احساسات مردم زمان توجه داشته و نسبت با اعتقادات آنها با احترام رفتار کرده و زبان به تندى با آنها نگفته است. این مسئله از خطابه دفاعیه سقراط پیداست ولی با توجه بمکالمات که تحریرات افلاطون است و همچنین توجه عمیق به خطابه دفاعیه او خیلی با اعتقادات هم آنها را تأیید نکرده است و چه بسا اوقات تناقض اعتقادات و نظریات آنها را گوشزد کرده است.

جای تعجب این است که چرا و چگونه در یک سرزمینی مانند یونان سقراط که مهد علم و دانش بوده و قبلاً هم فلاسفه بزرگی در آنجا ظهور کرده اند خدایانی از قبیل رب النوع عشق، رب النوع زیبایی، رب النوع شجاعت و غیره پیدا شده اند، و این نکته را متذکر شویم که اینگونه رب النوعها بشکل مجسمه در همین قرن بیستم هم مورد توجه هست ولی بچشم دیگری نگاه کرده میشود، یعنی بچشم خدائی یا رب النوع دیده نمیشوند بلکه آنها را نشانه یا تمثیل آن امر منظور قرار داده اند. هرچند که آن مجسمه در خارج حقیقتی ندارند، مثل فرشته عدالت یا مجسمه آزادی، ولی برپا کنندگان این مجسمه ها چنین میخواهند و انمود کنند که عدالت و آزادی وجود دارد در واقع مجسمه سازی در مورد ارزش هائی از قبیل عدالت، آزادی، دموکراسی، مساوات و غیره همان مادی کردن و صورت دادن مفاهیم ذهنیه است.

یکی دیگر از علل دشمنی با سقراط این بود که این حکیم با مردم بظاهر بیحد سخن میگفته ولی در باطن جنبه طعنه و استهزاء داشته است، و این خود بر مردم ناگوار بوده است زیرا مردم نادان حاضر بر شئوائی نادانی خود نیستند تلخ بوده تلخ که الحق مر. مضافاً باینکه حقیقت گوئی سقراط برده برداری از صورت عوام فریبان و باعث کسادى بازار سفسطه کاران بوده است. بعلاوه اشتها سقراط عرصه را بر حساد و دشمنان و آنها تیکه میخواستند بازار دانش را بخود اختصاص دهند و در میدان فضل فروشی بیکه تاز باشند تنگ کرد. خاصه آنکه سقراط روشی نو و پر از حقیقت ابراز میداشت. تاریخ نشان داد که در هر دوره که فکری یا روشی نو از ناحیه فرد یا جماعتی ظهور کرده است مردمی نادان و معتقد با اصول کهنه با آن فکر و روش مخالفت کرده و چه بسا این مخالفتها منجر بنا بودی فرد یا افرادی شده است و این مسئله مربوط بیونان نیست بلکه در همه کشورهای آسیائی و اروپائی و امریکائی دیده شده است.

گرچه متد یا روش مکالمه سقراط موجب گرفتاری او شد معذک نامبرده در

قانون و خطابه دفاعیه سقراط

دادگاه هم دست از روش خود برداشت بطوریکه **ملیطوس** یکی از مدعیان خود را بهمان ترتیب دست انداخته است.

قبل از دفاع ، سقراط مدعیان خود را بدودسته میکند ولی ملیطوس را در جزء دسته دوم حاضر قرار میدهد و میگوید :

اکنون مدعیان امروزی پیردازیم و جواب ملیطوس یعنی آن مرد نیک را که این اندازه دلسوز وطن است بگوئیم و دعاوی او را نیز مانند ادعای قدیمیان بعبارت در آوریم . میگوید سقراط گناهکار است چون جوانان را فاسد میکند و بخداوندان این کشور اعتقاد ندارد و خداوندان نو بجای آنها میگذارد .

اینک دعاوی مزبور را یک یک در نظر میگیریم ؛ مرا گناهکار می خواند باین بهانه که جوانانرا فاسد می کنم . ای آئینان ، من می گویم گناهکار ملیطوس است که امور جدی را سرسری میگیرد بدون دغدغه مردم را بدآوری میکشاند و چنین مینماید که بعضی امور اعتنای تاهی دارد و حال آنکه هرگز عنایتی با آنها نداشته است و اینک این فقره را بر شما مدلل میسازم بیا ای ملیطوس و بگو آیا صالح بودن جوانان در نزد تو اهمیت دارد ؟

ملیطوس - بسیار اهمیت دارد .

سقراط - پس بگو کیست که جوانانرا صالح میسازد ، البته این مسئله را بخوبی میدانی زیرا بر آن اهتمام داری و چون کسی را که مایه فساد جوانان یافتی بمحضر قضاة جلب نمودی اینک باید بگوئی آنکه باعث اصلاح ایشان میشود کیست . آنکس را بنمای ، ای ملیطوس چرا خاموشی ؟ مگر نمیدانی ؟ آیا این برای تو عیب نیست و دلیل نمیشود بر اینکه هرگز بفکر تربیت جوانان نبوده ای ؟ آخر بگو ای ملیطوس ، ای مرد ، حسابی کیست که جوانانرا صالح میسازد ؟

ملیطوس - قوانین

سقراط - جواب مطابق سؤال نیست می پرسیم کیست یعنی چه کسی است میدانم که آنکس پیش از هر چیز باید عالم بقوانین باشد .

ملیطوس - قضاتی که در این مجتمع هستند .

سقراط - چه می گوئی ؟ این قضاة میتوانند جوانانرا تربیت کرده صالح نمایند ؟

ملیطوس - البته

سقراط - آیا همه این قوه‌را دارند یا بعضی ؟

ملیطوس - همه این قوه‌را دارند .

سقراط - خدا را شکر که مر بیان بسیار دارم و ابناء نوع ما همه صالح خواهند بود . اکنون بگو آیا مستعین و حاضران هم میتوانند جوانانرا صالح سازند یا نمیتوانند ؟

ملیطوس - آنها نیز میتوانند

سقراط - در باب اعضاء مجلس شوری چه میگوئی ؟

ملیطوس - همچنین .

سقراط - همه کسانیکه در انجمن های ملت حاضر میشوند جوانانرا فاسد می کنند یا صالح میسازند ؟

ملیطوس - همه صالح میسازند .

سقراط - پس معلوم میشود همه مردم آن جوانانرا میتوانند صالح

سازند جز من و من به تنهایی آنانرا فاسد می کنم ؟

ملیطوس - همین است

سقراط - عجب بد بختم « (۱)

خوانندگان گرامی ملاحظه میفرمایند که اولاً با اینکه سوالات از طرف دادگاه باید عنوان شود معذالک سقراط ابتکار عمل را در دست میگیرد که هم دفاع از خود می کند و هم مستعین را تبلیغ مینماید ، ثانیاً با آنکه در مقدمه دفاع خود می گوید « جواب ملیطوس یعنی آن مرد نیک » ولی در پایان او را دروغگو و مغرض قلمداد می کند ، و جنبه استهزاء مکالمات او کاملاً نمودار است . سقراط در عین آنکه بی گناهی خویش را ثابت می کند واهی بودن اتهام ، دشمنی مدعیان ، دروغ و افتراء ملیطوس را روشن می کند چنانکه در دادگاه ملیطوس صریحاً می گوید : « تو در هر صورت مفتری هستی چه اگر سهواً می کنم قانوناً این محاکمه جا ندارد و کیفر من روا نیست بلکه مقرر است که خطا کننده را بطلبند و با پند و اندرز او را بر اشتباه خود آسماه سازند و یقین است که اگر من بر خطای خود آسماه شوم از ارتکاب آن باز می ایستم .

اما تو عمداً بد میکنی که مرا ندیده و تعلیماتم را نشنیده بدآوری میکشانی و حال آنکه قانون کسانی را که سزاوار کیفر نیستند و فقط محتاج اندرز میباشند از جلب بمحاکمه باز داشته است . پس ای آئینان مبرهن شد

که مدعی من هرگز در فکر تربیت جوانان نبوده و توجهی باین امر نداشته است (۱).

صرفنظر از اینکه سقراط ملیطوس را مردی مفتری میدانند، در ضمن دفاع چند مسئله را توجیه می‌کند یکی آنکه عنصر مقصد را که موجبی برای عمل عمدی است عامل اصلی ارتکاب جرم و مستحق کیفر می‌داند دیگر اینکه تربیت جوانان یکی از مطالب مهمی بوده است که سقراط خیلی برای آن اهمیت قائل میشده است. و امروز هم احزاب نو باین نکته خیلی توجه دارند و بیشتر به تبلیغ و تنویر جوانان میپردازند تا اشخاص مسن. چیزی که سقراط پس از مرگ بزرگ تر کرده است همان شهامت و روح فداکاری سقراط در راه حقیقت بوده است. این است که سقراط در نیل به هدف از مرگ نهراسیده و حتی مرگ را با روح آرام و از روی صبر و تحمل پذیرفته است. و برای فرار از مرگ در محضر دادگاه تضرع و زاری ننموده زیرا التماس و اظهار عجز را خارج از شأن شخص خود میدانسته زیرا اعتقاد او این بوده است که دادگاه جائی نیست که از روی هوی و هوس قضاوت شود بلکه باید گناه یا بیگناهی متهم ثابت گردد لذا طلب بخشش و التماس روانیست چه آنکه قاضی باید بدون بروز هیچگونه احساسات و حب و بغض و وظیفه خود را که قضاوت بیطرفانه است انجام دهد. سقراط در این باره می‌گوید:

« اما شاید از میان شما بعضی بیاد دارید که وقتی پهای محاکمه آمده و چون دچار خطر جزئی شده‌اند از قضاة التماس و استرحام نموده و برای اینکه دل ایشان را بدرد آورند کودکان و همه خویشان و دوستان خود را در این جا حاضر ساخته و بتضرع و زاری پرداخته‌اند و من با آنکه در معرض بزرگترین مخاطرات میباشم آن وسایل را بکار نبرده‌ام و شاید این تفاوت احوال ایشان را بیشتر بر من برانگیزد و از روی خشم درباره من رأی دهند. اگر چه باور نمی‌کنم این نوع کسان در میان شما باشند اما اگر فرضاً چنین اندیشه‌ای برای کسی از شما بیاید آنچه میتوانم بگویم این است که ای عزیز منم خویشان و بستگان دارم و بقول شاعر و حکیم بزرگ هم (اومیروس) از سنگ و درخت بار نیامده بلکه آدمی زاده‌ام و گذشته از خویشان سه پسر دارم که یکی از آنها در جوانی است و دو دیگر کودکند و لی آنها را برای سوز آوردن دل شما و فراهم ساختن مایه رهایی خویش در این جا حاضر نخواهم کرد. نه از آنکه میخواهم لجاج کنم یا سر بزرگی بنمایم یا شمارا خوار بشمارم بلکه منظور من نگاهداری شرافت و آبروی شما و شهر شما است. این که من برابر مرگ بی پروا باشم یا نباشم مسئله دیگری است اما زشت و ناشایسته میدانم که در این سالخوردگی با آوازه دانشمندی که درست یا نادرست دریافته‌ام بان وسایل دست ببرم، چون بر دلها گذشته

است که به بیشتر همگنان برتری دارم اگر ضعف نمودار کنم برای قوم سرشکمتی خواهد بود...»

«از انتظار مردم گذشته بهقیده من استرحام از قاضی و بخشش خواستن با استغاثه و التماس روانیست، باید او را قانع ساخت و بیگناهم، خود را ثابت کرد چه قاضی بر کرسی قضا ننشسته تا پیروی از میل و هوای مردم کند بلکه باید از قانون پیروی نموده داد را فرمانروا سازد و بر این شرط سوگند یاد کند و در توانائی او نیست که هر کسی را بخواهد ببخشد. پس ما نباید شما را به مخالفت سوگند خو بدهییم شما هم نباید بگذارید گرفتار این عادت شوید اگر چنین کنیم هر دو جماعت در پیشگاه خداوند گناهکار خواهیم بود» (۱).

تشویق مردم با احترام قانون

هرچند که حکمت سقراط حکمت اخلاق و تهذیب روان است که از مسائل فردی است ولی سقراط در ضمن توجه به مسائل اجتماعی داشته که از اهم مطالب برای او محسوب شده است. در یونان قدیم مسائل مذهبی و اجتماعی از هم مجز نبودند بدین معنی که مذهب دارای قلمروی جداگانه و آداب و رسوم و مقررات اجتماعی قلمرو مستقلی داشته است. همچنانکه امروز هم در اروپا به همین شکل است. قانون یکی از مسائل اجتماعی بوده که از نظر سقراط بسیار محترم بوده است. قوانین اجتماعی از احکام مذهبی مجزا و وضع قوانین از اختیارات اهالی بوده است که واجد حقوق بلند بوده اند.

همانقدر که وضع قوانین و تناسب آنها با محیط اهمیت دارد احترام و اجرای آنها هم مورد توجه است چه بسیار قوانین وجود دارند که هیچگاه مورد عمل پیدا نمیکنند زیرا با متناسب محیط و نیازهای اجتماعی نیست یا اینکه اجرای آنها بلحاظ نقص و معایب سازمان اجتماعی باشکال برخورد میکند. یک مورد دیگری هم هست که بنای قانون را از بن سست و متزلزل میکند و آنوقتی است که قانون بازیچه شود و احترام آن از بین برود و امری که ضامن امنیت اجتماعی بوده دستخوش هوی و هوس و بالاخره گرفتار ضعف و فتور شود.

احترام بقانون و محترم داشتن این احترام از نظر سقراط مهم و در خطابه دفاعیه او مشهود است. باینکه یکی از پیروان او بنام اقریطون Criton موجبات فرار او را از زندان فراهم کرد مع الوصف تن بدین امر ندارد و با بردباری غیر قابل وصفی جام شوکران را نوشید و با استقبال مرگ شتافت.

شاید عنای خودداری سقراط را از فرار خیلی ساده تلقی کنند باینکه امتناع او را ناشی از لجاجت یا اشتباه بدانند ولی چنین نیست مردان بزرگ باید سرمشق تعالیم خود باشند و لازمه رهبری فداکاری و شهامت است. آیا جز تسلیم شدن بمرگ و خودداری از فرار سقراط میتوانست بطریق دیگر رعایت احترام قانون را ب مردم تعلیم دهد؟

قانون و خطابه دفاعیه سقراط

اگر بنا باشد یک یا چند نفر قانون را آلت قرار دهند، یعنی هر موقع که منافع آنها اقتضا داشته باشد از زیر بار قانون فرار نمایند یا هر وقت لازم می‌بیند قانون را بشکلهای مختلف در آورده و طبق منافع خود تفسیر نمایند یا اینکه قبل از محاکمه و قضایات و اعمال نظر بیطرفانه دشمنان یا مخالفین را مجازات نمایند دیگر قانون مفهومی ندارد و پایگاهی در مرجع تظلمات برای مردم پیدا نمیشود **بعقیده ما اگر قانون بد و مضر خوب اجرا شود بهتر است از آنکه قانون خوب و مفیدی آلت قرار گیرد و در جهت منافع مجریان این دست و آن دست افتند.** زیرا در این صورت مردم امیدوارند که قانون همانطور که هست و همانطور که خواسته شد اجرا خواهد شد و راهی که نشان داده شده مورد خطر دزدان قانون نیست.

نکته دیگری که از خطابه دفاعیه سقراط دیده میشود همانا اصلاح جامعه و مبارزه با فساد از طریق صحیح است. مبارزه از طریق کشت کشتار افراد دفع فساد نمیکند و آرامش واقعی با نابودی افراد ایجاد نمیشود. سقراط محکوم باعدام شد ولی پیروان سقراط دست از تعالیم و تبلیغات خود برنداشته و سرانجام مردم آنان حق بجانب او دادند و دشمنان او را در محکمه افکار محکوم کردند.

باری معلوم نیست که نابودی یک فرد مؤثر در سایر عوامل اجتماعی باشد بلکه برعکس آثارشوم و عکس العمل‌های ناهنجار دارد و چه بسا اوقات اعدام یا زجر و شکنجه فرد مورد احترام محرك احساسات و دشمنی مردم خواهد شد و سببین عمل را بیشتر مغرض جلوه خواهد داد و در نظر خرد و کلان عامی و غیر عامی مقتضی خواهد بود که پایان کار برای عاملین امر خوش آیند نخواهد بود. باری پس از آنکه حکم اعدام سقراط صادر شد حکیم یونانی چنین گفت:

« پس ای کسانی که مرا محکوم نموده اینک آنچه بشما روی میدهد پیشگویی میکنم زیرا که چون مرگ نزدیک میگردد بهتر میتوان پیشگویی نمود پس شمارا آسمان میسازم که چون من بهیرم کیفر شما بزودی خواهد رسید و آن بخدا تلخ تر خواهد بود از شربت مرگی که بمن میچشانید. مرا میرانید تا از باز پرسیکه در کار شما میشود رهائی یابید، اما بدانید که عکس آنچه مقصود دارید حاصل خواهد شد و بجای من که يك تن بیش نیستم گروهی بسرنش شما برخورد خاست تاکنون من جلوگیر ایشان بودم شما نمیدانستید، اما پس از آنکه من مردم آنها چون جوان ترند بر شما نکته گیری و مزاحمت بیشتر خواهند کرد چه اگر همان کرده‌اید که باید مردم را بکشید تا کسی شمارا از جهت بدکاری سرنش نکند با شتاب افتاده‌اید این شیوه برای رهائی از دست ملامتگر نه شایسته و نه سودمند است و راه ساده‌تر و پسندیده‌تر آنست که بجای بستن دهانها و بریدن زبانها خود را براستی نیکو نمائید و در راه راست قدم نهید. این بود آنچه به محکوم کننده خود میخواستم بگویم و از ایشان در میگذرم » (۱)

(۱) از کتاب حکمت سقراط و افلاطون، تألیف مرحوم ذکاء الملک فروغی - ص ۱۷۷-۱۷۸